

علم نافع و هویت ساز

آیت الله جوادی آملی

چکیده

جامعه هویتی معرفتی و علمی دارد و هویت واحد اجتماعی از طریق وحدت هویت معرفتی آن تأمین می‌شود. در این مقاله وحدت و هویت دانش تجربی به وحدت و هویت فلسفه‌ای باز می‌گردد که دانش تجربی با استفاده از آن سازمان می‌یابد و از طریق تقسیم فلسفه به دو نوع دینی و سکولار دو نوع دانش و به تبع آن دو نوع هویت ترسیم می‌شود. مقاله خصوصیات دانش دینی و اسلامی را بیان می‌کند.

کلید واژه‌ها

علم، هویت، علم نافع، حیات طیب، علم اسلامی، علم سکولار.



درآمد

ابتدا مناسب است برخی توضیحات درباره دو واژه علم و هویت ارائه شود:

۱. دانش در یک تقسیم به نافع و غیر نافع قسمت می‌گردد. در سخنان نورانی امیر کلام، علی بن ابی طالب علیه السلام آمده است: لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَلَا يُتَفَعُّ بِعِلْمٍ لَا يَحِقُّ تَعَلُّمُهُ (نهج البلاغه، نامه ۳۱)؛ در علمی که سودی نداشته باشد، خیری نیست و از دانشی که شایسته دانستن نیست، نفعی برده نمی‌شود.

علم نافع، دانشی هویت ساز است و علم غیر نافع، دانش هویت برانداز. علمی که برای ساختن سلاح‌های شیمیایی و کشتار جمعی و فتنه و آشوب باشد، هویت برانداز است. دانش در عالم کم نبوده و نیست؛ قبل و پس از اسلام علوم فراوانی بوده و هست. دانش هویت برانداز، نه عامل صعود است و نه سزاوار فراگیری. علم غیر نافع، تعلیم و تعلم آن نیز شایسته نیست.

در تعقیبات و دعا‌های نماز آموخته‌اند که از علم غیر سودمند به خدا پناه بریم: *اعوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ*. (مفاتیح الجنان، تعقیبات نماز عصر؛ مستدرک، ج ۵، ص ۶۹)

دنایای امروز بیشتر از دانش هویت برانداز بهره‌مند است؛ علمی که در حاشیه سیاست‌های نظامی برای تسلط بر جهان شکل می‌گیرند و در فکر ساختن سلاح‌های کشتار جمعی هستند، دانش‌های هویت‌ساز نیستند.

علم اگر به مرحله عمل نرسد و در حد کلیات بماند، نظیر عالم بی‌عمل، بی‌ثمر و منفعت است و هویت بخش نیست. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: *لا تجعلوا علمکم جهلاً، و یقینکم شکاً. إذا علمتم فاعملوا و إذا تیقنتم فأقدموا* (نهج البلاغه، حکمت ۲۶۶)؛ علم خود را جهل و یقین خویش را شک قرار ندهید، هرگاه دانستید عمل کنید و هرگاه یقین کردید اقدام ورزید.

۲. مراد از هویت، هویت جمعی است. درباره وجود جامعه دو قول هست: برخی به وجود جامعه معتقد هستند و بعضی منکر آن و به حیثیت اجتماعی افراد معتقد. بنابر قول دوم، جامعه وجودی اعتباری دارد. به هر روی، جامعه به وجود اعتباری یا حقیقی، موجود است.

اگر جامعه وجود حقیقی داشته باشد، هویت حقیقی دارد و چنانچه وجود اعتباری داشته باشد، هویت اعتباری دارد و ما در هر حال ناگزیر از زندگی در هویت جامعه می‌باشیم.



مراد از این هویت، هویت فردی نیست، بلکه هویت جمعی یا ملت است که به وجود حقیقی یا اعتباری موجود است؛ و ما همواره با نوعی تفاهم در نسبت با این هویت زندگی می‌کنیم.

عقل و هویت

علمی، هویت‌ساز است که با عمل همراه باشد و عمل بی‌انگیزه شکل نمی‌گیرد. در علم هویت‌ساز انگیزه نیز حضور دارد و انگیزه علمی مربوط به حوزه عقل عملی است، بنابراین از نسبت علم و هویت به نسبت عقل و هویت می‌رسیم.

انگیزه اگر اندیشه را همراهی نکند و کثرت اندیشه و انگیزه به وحدت باز نگردد، جامعه جز در لفظ هویت پیدا نمی‌کند. برای هویت‌یابی جامعه اولاً اندیشه باید اشراف به انگیزه داشته باشد؛ ثانیاً انگیزه از راهبری اندیشه استمداد کند؛ ثالثاً محصول کار اندیشه و انگیزه به یکدیگر ارائه شود؛ رابعاً تعامل مزبور در زیر پوشش زندگی تدوین گردد. اندیشه و انگیزه هر یک عالمی دارد و این دو عالم باید به وحدت بازگردند و واحدی که اندیشه و انگیزه را هماهنگ می‌کند حیات است. حیات هم منبع علم و هم منبع عمل است.

چون منظور از هویت، هویت جمعی است و هویت جمعی بی‌اندیشه‌ها و انگیزه‌های زیاد شدن نیست و اندیشه‌ها و انگیزه‌های فراوان مقدر صنف واحد نیست و باید افراد اصناف فراوانی در محیط‌های مختلف حوزوی دانشگاهی و مانند آن کوشش کنند، تا علوم و رفتارهای گوناگونی را برای هویت جمعی خود سازمان بخشند و اگر علوم فراوان از این طریق به وحدت جمعی نرسد، جامعه به هویت واحد نمی‌رسد.

حیات طیب

حیات عالمانه عاملانه را حیات معقول و به تعبیری حیات طیب می‌گویند و حیات طیب همان است که انبیا و اولیا به آن دعوت کرده‌اند. خداوند سبحان درباره این حیات می‌فرماید: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً﴾ (سوره نحل، آیه ۹۷)؛ هرکس از مرد یا زن کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را به حیاتی طیب زنده می‌گردانیم.

تعبیر لطیف سیدنا الاستاد مرحوم علامه طباطبایی در ذیل آیه یاد شده، این است که خدای سبحان در آیه نمی‌فرماید اگر کسی مؤمن بود و عمل صالح داشت، من دنیای او را

حیات طیب می‌کنم (المیزان، ج ۱۲، ص ۳۴۱ - ۳۴۲)، زیرا دنیا طیب شدنی نیست؛ شما هرچه برای لهو و لعب برنامه‌ریزی کنید، لعب و لهوی با برنامه است و برای بازی هرچه مربی بیاورید، بازی بهتری ارائه خواهد داد و بازی هرگز حکمت نمی‌شود.

قرآن می‌فرماید که ما او را به حیاتی پاکیزه زنده می‌گردانیم؛ یعنی او را زندگانی‌ای جدید می‌دهیم: قبل از عمل صالح و ایمان مرده است و پس از آن به حیات طیب زنده می‌شود.

علم نافع و عمل بر اساس آن انسان را به عرصه زندگی و حیات طیب وارد می‌کنند و هویت نوینی را به او می‌بخشند.

علوم تجربی و فلسفه‌های دنیایی

علوم طبیعی و تجربی، تا زمانی که در حاشیه نگاه سکولار و دنیایی یا جهان‌بینی الحادی و مادی محروم از معرفت عقلانی و وحیانی سازمان یابند، هویت ساز نمی‌توانند باشند.

دانش‌های تجربی دنیای امروز بر محور حس و تجربه استوارند، و دانش برتر، از آن فلسفه مضافی است که با عنوان «فلسفه علوم تجربی» به تحلیل پیرامون علم می‌پردازند و برتر از آن جهان‌بینی دنیایی یا الحادی‌ای است که بر فلسفه علم و بر علم سایه افکنده است. وقتی که علم به حس و تجربه محدود شود، از معرفت آنچه به حس در نیاید بازمی‌ماند؛ این نگاه در سطح مسائل متافیزیکی با عباراتی چون ﴿لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً﴾ (سوره بقره، آیه ۵؛ به تو (ای موسی) ایمان نمی‌آوریم تا خداوند را آشکارا ببینیم) در نهایت به شرک و الحاد می‌رسد.

علم تجربی، فلسفه علم تجربی و فلسفه‌های دنیایی و الحادی، گرچه با یکدیگر درگیر نیستند و مزاحم هم، هم آوا نیز نیستند، زیرا این دانسته‌ها مشتمل بر کثرتی هستند که به وحدت باز نمی‌گردد. تا کثرت به وحدت باز نگردد، خود فاقد هویت است و چیزی که فاقد هویت است، عامل هویت دیگری نمی‌تواند باشد.

دانش‌های حسی و تجربی در حاشیه فلسفه‌های مادی یا دنیوی، اگر بدون درگیری هم باشند، هر یک کار خود را انجام می‌دهد. آن‌ها در محدوده کثرت محض می‌توانند بی‌نزاع استمرار یابند؛ و لکن نمی‌توانند هم آوا، هماهنگ و همدل شوند. این دانش‌ها که از آن‌ها به «دانش‌های ابزاری» نیز می‌توان یاد کرد، نسبت به وحدت جمعی به تعبیر لطیف قرآن در



هرج و مرج می‌باشند: ﴿فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ﴾ (سوره ق، آیه ۵). جامعه‌ای که به وحدت نرسد، جامعه‌ای «مریج» است. جامعه‌ای که حس و تجربه معیار علم اوست و ماورای حس و تجربه را نفی می‌کند، در کثرت محض و در هرج و مرج مستغرق است و علوم در جامعه امروز نیز به سوی چنین مسیری حرکت کرده‌اند.

امروزه در جامعه نیز دانش‌ها بریده بریده و ارباباً ارباباً شده‌اند و جبل‌المتین و ریسمان محکمی را که بیش از این در فرهنگ و تاریخ اسلامی، میان علوم مختلف بوده از هم گسیخته شده است.

سیمرغ علوم و علوم سی‌گانه

وحدت حوزه و دانشگاه بخشی از تلاش‌هایی است که برای هویت بخشی به علم و بازگرداندن کثرت علوم به وحدت و ایجاد هماهنگی و هم‌آوایی بین علوم مختلف انجام می‌شود. کوشش می‌شود با تمسک به جبل‌المتین، رشته‌ای که پنبه شده است دوباره رشته شود.

پیش از این در قلمرو علوم مسلمانان دانش‌هایی نظیر منطقیات، طبیعیات، ریاضیات، الهیات، اخلاقیات و علوم عرفانی وجود داشت و همه این علوم شش‌گانه چون شش پرنده‌ای بودند که زیر پوشش یک سیمرغ زندگی می‌کردند و آن سیمرغ که سلطان علوم بود، وحی بود.

اگر در عبارات حکمای پیشین - نظیر میرداماد - و حکمای متأخر - چون مرحوم علامه طباطبایی - سخن از هماهنگی قرآن، برهان و عرفان است، به این معنا نیست که عارف و حکیم - معاذ الله - همتای نبی و ولی هستند، بلکه بدین معناست که برهان از سوی و عرفان از طرفی دیگر با ظواهر لفظی قرآن و با آنچه از قرآن و سنت برداشت می‌شود هماهنگ هستند و هماهنگی با ظواهر مستفاد از آن و سنت، غیر از همتایی با وحی است و شما احدی از حکما را نمی‌یابید که بگوید آنچه را حکیم در می‌یابد و یا عارف می‌فهمد - معاذ الله - همتای وحی است.

همگان وحی را سیمرغ علوم و سلطان معارف می‌دانند و همه این علوم زیر پوشش سلطان معارف پر می‌کشند و پرواز را از آن یاد می‌گیرند. عرفان، برهان و ادراک و شناخت ظواهر قرآن و سنت، سی‌مرغ هستند که با رشته‌های گوناگون مربوط به خود، سی‌مرغ

می‌باشند و این سی مرغ زیر پوشش آن سیمرخ که وحی است پر می‌کشند؛ نه اینکه وحی در یک سوی و برهان و عرفان در سوی دیگر و عدل آن باشند: آن که گفت و گفت قصه ما هم ز ما شنید.

آن که می‌گوید برهان عرفان و قرآن با هم هستند، یعنی آنچه را فقیه و محدث از ظاهر آیه یا حکیم با عقل می‌فهمد و آنچه را عارف از شهود به مفهوم و از حضور به حصول منتقل می‌کند، همه آن‌ها هنگام در آمدن که به دالان ورودی علوم اصولی، به گونه‌ای هماهنگ کاشف از وحی هستند؛ و نه اینکه وحی ای که رسول و پیامبر می‌گیرد در عرض دانش برهانی و عرفانی باشد.

وحی، سیمرخی است که علوم سی‌گانه در ذیل پوشش آن هویت واحد پیدا کردند و به دنبال آن به عالمان و جامعه علمی، در نتیجه به جامعه انسانی وحدت هویت می‌بخشند.

هویت واحد علوم اسلامی

در تمدن و فرهنگ اسلامی، علوم مختلف بی‌آنکه در عرض وحی قرار گیرند، از طریق آن هویت واحد خود را می‌یابند. وحدت علوم در دنیای اسلام به گردآوری کتب در قفسه‌ای واحد یا به صحافی آن‌ها در یک مجلد یا مجلدات، کتابی واحد نبود.

علوم اسلامی که برخی از آن‌ها هنوز در حوزه‌های علمی رایج هستند، گاه در یک کتاب واحد گردآمده‌اند؛ مانند شرح منظومه حکیم سبزواری که مشتمل بر منطقیات، طبیعیات، الهیات و اخلاقیات است؛ ولیکن جمع این چهار بخش در یک کتاب، بدین معنا نیست که همه آن‌ها علم واحدی هستند، بلکه چهار فن و چهار رشته علمی هستند که در یک جلد صحافی شده‌اند.

شغای بوعلی کتابی واحد در چند جلد است و افزون بر فنون یاد شده ریاضیات را نیز بردارد. در اثنای این کتاب اخلاقیات نیز هست؛ ولی وجود این فنون مختلف در مجلدات یک کتاب واحد آن‌ها را به صورت علمی واحد در نمی‌آورد، بلکه آن‌ها علوم گوناگونی هستند که هماهنگ‌اند و هماهنگی‌شان نیز به صحافی شدن در یک جلد یا به قرار گرفتن آن‌ها در مجلدات یک کتاب و در چگونگی ورق‌شان نیست.

هماهنگی علوم به منبع و مبدأ علمی آن‌ها بازمی‌گردد. علوم دارای کثرت هستند و کثرتشان به وحدت ارجاع پیدا می‌کند و آن وحدت به کثرت آن‌ها هویت می‌بخشد و علوم



هنگامی که وحدت می‌یابند عالم و جامعه بهره‌مند از علم را نیز وحدت و هویت می‌بخشند.

جامعه با هویت

جامعه‌ای که از طریق هویت واحد علمی، هویت پیدا می‌کند، نه بیراهه می‌رود و نه راه بر دیگران می‌بندد. جامعه با هویت، جامعه‌ای ستبر است، به گونه‌ای که بیگانه نیز در آن طمع نمی‌کند.

دین و وحی پس از آنکه علوم را از امر مریخ و از پراکندگی رهایی می‌بخشد و نجات می‌دهد، در آموزه‌های اجتماعی خود، هم مانع از مزاحمت برای دیگران می‌گردد و هم راه طمع بیگانگان را فرو می‌بندد. قرآن کریم در خطاب به مؤمنان می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً» (سوره توبه، آیه ۱۲۳)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با کافرانی که پیرامون شما هستند جهاد کنید و آنان باید شما را ستبر و قوی یابند.

اظهار توان، غیر از اعمال خشونت بر آنان است. قوت، جهت بازدارندگی و ایجاد مانع و هراس در بیگانه است، به گونه‌ای که طمع حمله نکند: «وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَءَاخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ» (سوره انفال، آیه ۶۰)؛ و هرچه در توان دارید از نیرو و اسب‌های آماده بسیج کنید تا به این (تدارکات) دشمن خدا و دشمن خودتان و (دشمنان) دیگری را جز ایشان که شما نمی‌شناسیدشان و خداوند آنان را می‌شناسد، بترسانید.

تعبیر قرآن کریم در خطاب به مؤمنان این است که کافران و بیگانگان باید در شما قوت، قدرت و ستبر بودن را بیابند: «وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً» و یافتن غلظت در شما به معنای اعمال قدرت و خشونت بر آنان نیست. قرآن کریم نمی‌فرماید «و اغلظوا علیهم». بر آنان خشونت گیرید. «اعمال خشونت مربوط به صحنه جنگ و لحظه درگیری و در وقت دفاع و در خط مقدم است و خطاب آن نیز به مؤمنان نیست بلکه به رهبر جامعه است که فرماندهی را در متن ستیز به عهده دارد. اگر کار به کارزار کشید تا وقتی معرکه بریاست، باید قوی و قدرتمندانه عمل کرد، از این رو قرآن در زمان جنگ به پیامبر ﷺ چنین خطاب می‌کند: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَاوْهُمْ جَهَنَّمَ وِبِئْسَ الْمَصِيرُ» (سوره توبه، آیه ۷۳)؛

ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت گیر و جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرانجامی است.

این خطاب به پیامبر ﷺ، مربوط به هنگام جنگ است، و گرنه حق تعالی از مسالمت با کسانی که سر کارزار نداشته باشند باز نمی‌دارد: ﴿لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ (سوره ممتحنه، آیه ۸)؛ خداوند شما را از کسانی که در کار دین با شما نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند باز نمی‌دارد که به آنان نیکی کنید و با ایشان عدالت ورزید، زیرا خداوند دادگران را دوست می‌دارد.

جامعه اسلامی باید به گونه‌ای قدرتمند و ستبر باشد که مانع تنش شود؛ نظیر سلسله جبال البرز و یا زاگرس که مانع کسی نیست؛ ولی احدی نیز نمی‌تواند بر آن بتازد؛ یا تنه به تنه آن زند. در ماجرای انرژی هسته‌ای هنگامی که جامعه ایرانی قوی و قدرتمند ایستادگی کرد و زنجیره‌های دانشجویی و مانند آن برای بهره‌گیری از این حق الهی شکل گرفت، دشمن امکان اعمال فشار را پیدا نکرد. در همه موارد جامعه اسلامی باید چنان قدرتمند باشد که بیگانگان نتوانند مانع از رسیدن آن به حقوق خود گردند.

تقابل دانش‌های سکولار و دینی

علوم تجربی، فلسفه علوم تجربی، و هستی‌شناسی و فلسفه الحادی به شرحی که بیان شد، با آنکه هویت ساز نیستند و آرمان و جهت واحدی را به اقتضای ذات خود روشن نکرده و به دنبال نمی‌آورند، با یکدیگر درگیر نیز نیستند. این دسته از علوم که اینک در متن فرهنگ و تمدن غرب بسط و توسعه یافته و در قالب «ایسم»‌ها و «ایست»‌های گوناگون بروز و ظهور می‌یابند، با آنکه مکتب و هویت واحدی را در پی نمی‌آورند - بلکه در خدمت هواهای پراکنده، آن‌چنان که در دو جنگ جهانی گذشت، در خدمت جنگ‌ها و خونریزی‌های بزرگ تاریخی قرار می‌گیرند - در قبال علوم دینی و الهیات موضع یکسانی اتخاذ می‌کنند.

دانش تجربی و فلسفه علمی که به کاوش پیرامون هویت دانش می‌پردازد و هستی‌شناسی سکولار و دنیوی که در قالب فلسفه‌های ماتریالیستی یا تفسیرهای شکاکانه نسبت به عالم و آدم رخ می‌نماید، همواره با دین، علوم دینی و فلسفه و الهیاتی که هویت



دینی و حیانی دارد، درگیر هستند و میان این دو دسته از دانش‌ها چیزی جز نزاع و زد و خورد وجود ندارد.

از دامن دانش‌های تجربی‌ای که در حاشیه فلسفه‌های دنیایی و الحادی شکل می‌گیرند، همواره تئوری‌هایی دربارهٔ دین شکل می‌گیرند که حقایق دینی را افیون و افسانه دانسته؛ یا آنکه در خوشبینانه‌ترین حالت، تصورات و پندارهای مفیدی می‌دانند که با کارکردهای دنیوی در خدمت اغراض مادی به وجود آمده یا زایل می‌شوند.

جامعه‌ای که بر اساس علم تجربی، فلسفه، علم مربوط به آن و در چارچوب فلسفه‌ای الحادی و شکاک شکل می‌گیرد، می‌تواند با خود درگیری نداشته باشد؛ اما نمی‌تواند فارغ از ستیز و درگیری با الهیات، دین و دانش‌های تجربی‌ای باشد که در حاشیه فلسفه الهی در ذیل پوشش وحی آسمانی سازمان می‌یابند و در محیط‌های علمی جامعه ما تا هنگامی که نسبت این دو امر روشن نشود و نیز این دو بسته دانش در دو بخش از جامعه علمی جدا از یکدیگر به حیات خود ادامه دهند، اتحادی میان دانشگاه و حوزه پدید نخواهد آمد.

علوم و دانش‌های جزئی

تجربه پیشین فرهنگ اسلامی ما راهگشای حرکت امروز ماست. رجوع به این تجربه جهت حرکت آینده، ارتجاع نیست بلکه بازگشت به اصل است. وحدت علوم در گذشته علمی از طریق وحدت مبانی و مبادی تأمین می‌شد.

منطقیات، طبیعیات، ریاضیات و اخلاقیات، چهار رشته از علوم جزئی هستند و علوم جزئی دارای موضوع، محمول و مبادی‌اند. مبادی، مبانی و منابع اصلی علوم، جزء مسائل آن‌ها نیستند و مبادی و مبانی هر دانش را علم برتر تأمین و تغذیه می‌کند و علوم جزئی درباره اصل هستی و مسائلی که به حقیقت هستی و همه عالم باز می‌گردد، بحث نمی‌کنند. منطق، ابزار سنجش است و شرایط ماده و نیز شرایط صورت استدلال را بیان می‌کند، از این‌رو منطق با آنکه منطق صوری نامیده می‌شود، هم منطق ماده و هم منطق صورت است، بلکه مباحث مربوط به ماده در منطق ما افزون بر مباحث مربوط بر صورت است.

منطق با تبیین شرایط مواد و صور، به ساختن ترازو جهت تفکر می‌پردازد. منطق هرگز درباره آغاز و انجام جهان بحث نمی‌کند و همچنین درباره هیچ یک از موضوعات ویژه جهانی خارج به کاوش نمی‌پردازد. این علم، روش اندیشه و بحث را بازگو می‌کند.

طبیعیات، علوم طبیعی و فلسفه علم نیز نمی‌توانند درباره آغاز و انجام عالم و مانند آن بحث کنند. علوم طبیعی درباره زمین، دریا، کرات، صحرا، موجودات آسمانی و زیر زمین و دریا، کهکشان‌ها و میکروب‌ها بحث می‌کنند و فلسفه علم درباره چیستی دانش تجربی و مانند آن به کاوش می‌پردازد و فیزیکدان در دایره موجودات طبیعی تحقیق می‌کند؛ این دانش نمی‌تواند درباره غیر این موجودات یا درباره آغاز و انجام هستی سخن گوید؛ یا حتی از شک خود درباره آن خبر دهد، زیرا طرح موضوع و محمول درباره این مسئله و شک درباره آن مربوط به این علم نیست؛ و تنها کسی توان ورود به این گونه از مباحث را دارد که از تفکر عقلی و روش فلسفی بهره‌مند باشد و فلسفه الهی از این قدرت برخوردار است. این دانش از مسائل کلی هستی بحث و مبادی دیگر علوم را نیز تأمین می‌کند.

اخلاق و عرفان

اخلاق نیز از علوم جزئی است و اصول و مبادی خود را از فلسفه الهی می‌گیرد و این دانش غیر از عرفان است که بالاتر از فلسفه الهی است.

اخلاق در جهاد اوسط فعالیت می‌کند، همان‌گونه که رزمنده در جهاد اصغر فعال است، و عرفان دست‌اندرکار جهاد اکبر است. کوشش علم اخلاق در دنیای اسلام این است که آدمی در مصاف رذایل و فضایل اخلاقی، پیروز و سرفراز گردد و صاحب عدالت، تواضع، خیر، تقوا، صلاح و وارستگی شود و از رذایل اخلاقی رهایی یابد. عرفان در جهاد اکبر درگیر است و نزاع آن در قبال رذایل اخلاقی نیست.

مشکل عرفان با فلسفه است: عارف قصد شهود حقایقی را دارد که فیلسوف می‌فهمد. فیلسوف گاه می‌گوید راهی نیست و عارف از وجود راه خبر می‌دهد و فیلسوف گاه از سختی راه سخن می‌گوید عارف آن را سهل و آسان معرفی می‌کند.

نزاع فیلسوف و عارف، درگیری فهم و شهود و جنگ حصول و حضور است؛ نه پیکار عدل و ظلم. ستیز ظلم و عدل، کار اخلاق است که از علوم جزئی است و برای اصلاح نفس در زیر پوشش فلسفه کار می‌کند. موضوع عرفان «وجود لا بشرط» است که بالاتر از موضوع فلسفه است: موضوع فلسفه «وجود به شرط لا» است که تخصص ریاضی، طبیعی، منطقی و اخلاقی پیدا نکرده باشد. هستی «بشرط لا» وجودی محدود است.



عرفان از «وجود لا بشرط» یاد می‌کند و فلسفه الهی از «وجود بشرط لا» و اخلاق از «وجود به شرط تقید به قید اخلاقی»، و از این‌رو عرفان از فلسفه و فلسفه از اخلاق برتر است.

عارف هنگامی که از حضور به حصول می‌آید، شهودات خود را مفهوم و یافته‌های خویش را با میزانی عرضه می‌کند و آن میزان فلسفه است، به این لحاظ، فلسفه برای عرفان در حکم منطق برای فلسفه است؛ یعنی فلسفه نقش ابزار را برای عرفان ایفا می‌کند.

هماهنگی علوم اسلامی

علمی که در دامن فرهنگ و تمدن اسلامی پدید آمدند، هماهنگ با یکدیگرند. علوم جزئی مبادی خود را از فلسفه الهی می‌گیرند و فلسفه الهی، مبادی علوم جزئی را تأمین می‌کند. فلسفه از آغاز و انجام و مبدأ و معاد انسان و جهان و از حساب و کتاب هستی‌خبر می‌دهد و علت فاعلی و غایی موجودات را تعیین می‌کند و علوم جزئی از این دو علت نیز بهره می‌برند، از این‌رو این دسته از علوم، افزون بر مطالعه افقی اشیاء، به مطالعه عمودی درباره آن‌ها نیز می‌پردازند و دانش‌هایی را پدید می‌آورند که سیر افقی و عمودی اشیاء را به گونه‌ای هماهنگ دنبال می‌کنند.

علم تجربی و دانش طبیعی، بی‌بهره‌گیری از فلسفه الهی، به سیر افقی در اشیاء بسنده می‌کند و لاشه دانش نصیب آن می‌شود؛ اما دانش طبیعی در دنیای اسلام به دو بُعد طول و عرض اشیاء می‌پردازد.

آنچه در دنیای امروز رواج دارد، دانش عرضی است. طبیعیات و فیزیک با همه گستردگی‌شان به مسائلی از این قبیل می‌پردازند که مثلاً فلان حادثه یا بهمان موجود در دو سال یا دو میلیارد سال پیش چنین بود یا اکنون چنین است و پیش‌بینی می‌شود که در آینده دور یا نزدیک چنان شود؛ و لکن به فاعل و غایت فعل نظر ندارند که چه کسی و برای چه غایتی آن را ایجاد کرده است.

در نگاه دینی به علوم جزئی و از جمله در علوم طبیعی از خداوند سبحان به «علت فاعلی» اشیاء یاد می‌شود و غایت آفرینش آن‌ها نیز معرفی می‌گردد؛ مانند ﴿اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ (سوره رعد، آیه ۱۶)؛ بگو خداوند خالق هستی است و او واحد قهار است. در بسیاری از آیات قرآن از غایت آفرینش و کار خداوند یاد شده است؛ با عباراتی نظیر



﴿لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ﴾ (سوره بقره، آیات ۷۳ و ۲۴۲) ﴿لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾ (سوره بقره، آیات ۲۱۹ و ۲۶۶) ﴿لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (سوره بقره، آیه ۵۲ و سوره مائده، آیه ۸۹ و سوره انفال، آیه ۲۶) ﴿لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ (سوره بقره، آیات ۵۳ و ۱۵۰ و سوره اعراف، آیه ۱۵۸) ﴿لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ (سوره بقره، آیه ۱۸۷) ﴿لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ (سوره بقره، آیه ۲۲۱) ﴿لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ﴾ (سوره انعام، آیه ۴۲) ﴿لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ﴾ (سوره انعام، آیه ۶۵) ﴿لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ (سوره اعراف، آیه ۱۷۴).

دو بال آغاز و انجام، به دانش‌های جزئی، توان پرواز طولی را می‌دهند و فلسفه الهی و همچنین آموزه‌های نقلی قرآنی و روایی در تحت پوشش وحی الهی، این دو بال را به این علوم عطا می‌کنند.

ابعاد طولی و عرضی علوم در قرآن کریم

قرآن کریم، افزون بر معرفی فاعل و غایت اشیا، به مطالعه در این دو بُعد تشویق و ترغیب، بلکه نتایج این بررسی را نیز بیان می‌کند و این اعلام، اعجاز قرآن و گویای قدرت شگفت آورنده آن است. قرآن کریم درباره مطالعه عرضی طبیعت، نه تنها بر آن تحریض و تشویق می‌کند، از نتیجه آن خبر می‌دهد و می‌فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾ (سوره انبیاء، آیه ۳۰)؛ آیا کسانی که کفر ورزیدند نمی‌بینند که آسمان‌ها و زمین هر دو به هم پیوسته بودند و ما آن‌ها را از هم جدا ساختیم و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم، پس آیا ایمان نمی‌آورند؟ در این آیه به بررسی آسمان و زمین فرا می‌خواند تا ببینند چگونه کرات با هم بودند و سپس جدا شدند و این، ادعای زمان و زمین آفرین است؛ یعنی اگر شما خود ارزیابی کنید، می‌یابید که آن‌ها اول رتق و بسته بودند؛ چنانچه در مطالعه نظام قابلی پیش روید، تا بدانجا خواهید رسید.

بررسی عرضی طبیعت و علل مادی در حوزه کار فیزیک است و دعوت قرآن در مطالعه عرضی، خطاب به این علم است؛ و لکن فراخوان قرآن به این مقدار پایان نمی‌پذیرد و به فراتر از آن و به نظاره آغاز آفرینش و نگاه به آفریننده آن و نظر به انجام و مشاهده بازگرداننده موجودات فرا می‌خواند و می‌فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ (سوره عنکبوت، آیه ۱۹)؛ آیا ندیده‌اید که خداوند چگونه آفرینش را می‌آغازد و سپس آن را باز می‌گرداند؟! به درستی که آن بر خداوند آسان است!

یعنی اگر در دانش پیش‌تر روید، نه تنها رتق و فتق آسمان‌ها و زمین را می‌بینید، آغاز



آفرینش و آفریننده او را نیز می‌یابید. مشکل کافران این است که از سیر علمی باز ماندند و به شناخت آغاز قابل‌ی و مادی و اول فاعلی آن نایل نیامدند.

در آیات بسیاری از چگونگی آفرینش ستارگان یا موجودات سخن به میان آمده است. این آیات الگوی نظری و معرفتی دانش‌های اسلامی را در دو جهت عرضی و طولی آشکار می‌سازند. اگر این آیات را عالمان ببرسند، مهارت و دانش‌های فراوانی را به دنبال می‌آورد. آیه کوتاهی چون «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا» (سوره اسراء، آیه ۱۵؛ و ما تا هنگامی که پیامبری مبعوث نگردانیم عذاب نمی‌کنیم) را هنگامی که فحول علمای اصولی نظیر شیخ انصاری و آخوند خراسانی و بزرگان دیگر علیهم‌السلام برمی‌رسند، معارف عمیق اصولی نظیر تنبیهات استصحاب از آن به دست می‌آیند. آیات و روایات مربوط به پدیده‌های طبیعی و مانند آن نیز اگر مورد نظر و تدقیق علوم مربوط به خود واقع شوند، دانش‌های متناسب به خود را پدید می‌آورند.

هویت و حیانی علوم اسلامی

امروز متأسفانه علوم در نظام آموزشی پاره پاره شده است؛ بخش دانشگاهی به فلسفه الهی و متون دینی ارتباطی ندارند و علوم حوزوی در محدودهای خاص به این مهم می‌پردازند. این دو دسته از علم، نه هویت مشترکی دارند و نه از وحدت و یکپارچگی برخوردارند، بلکه مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند.

علمی که در نظام دانشگاه در حاشیه مرجعیت علوم غربی ترویج می‌شوند، گرچه فاقد هویت واحدند و پیرامون فلسفه علم و فلسفه‌های دنیوی الحادی یا شکاکانه در کنار یکدیگر روزگار می‌گذرانند؛ لکن این علوم در برابر دانش دینی دنیای اسلام قرار می‌گیرند که از یقین بهره برده و در دو جهت عرضی و طولی از هویتی واحد برخوردارند. این دانش‌ها در تئوری‌ها و نظریه‌های خود بنیادهای معرفت دینی را افسانه‌های تاریخی و فرهنگی دانسته و بدین ترتیب، هویت قدسی و آسمانی آن را انکار می‌کنند.

بنیان معرفت‌شناختی دانش‌های اسلامی بر حس‌گرایی استوار نیست تا از شکاکیت و هیچ‌انگاری و نفی روشنگری و دانش یقینی سردرآورد و به انکار الهیات و فلسفه الهی و نفی وحی یا ارزش شناختاری آن بینجامد.

نفی حس‌گرایی به معنای انکار این دسته از دانش‌ها نیست، بلکه معنایش اثبات معرفت‌های دیگری است که پایه‌های دانش‌های حسی و تجربی را نیز استحکام می‌بخشند



فراتر از دانش حس و تجربه، ادراک نیمه مجرد ریاضی است و بالاتر از دانش ریاضی، علم مجرد تام عقلی است و فراتر از مجرد تام عقلی، ادراک شهودی عارفانه است و سلطان و سیمرغ همه این علوم، وحی الهی است و همه علوم در تحت پوشش این سیمرغ وحدت و انسجام می‌یابند و با حضور این سیمرغ، هم حوزه و دانشگاه متحد می‌شوند و علوم وحدت پیدا می‌کنند و هم جامعه از هویتی واحد برخوردار می‌گردد.

هویتی که جامعه اسلامی در پناه وحی الهی می‌یابد، نظیر هویت سلسله جبال، راسخ و استوار است، بلکه چون قله‌های سترگ قائم و سرفراز می‌باشد.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در توصیف مالک اشتر فرمود: **وَاللَّهِ لَوْ كَانَ جَبَلًا لَكَانَ فُنْدًا وَ لَوْ كَانَ حَجْرًا لَكَانَ صَلْدًا؛ لَا يَرْتَقِيهِ الْحَافِرُ وَلَا يُوفِي عَلَيْهِ الطَّائِرُ** (نهج البلاغه، حکمت ۲۴۳)؛ به خدا سوگند! اگر کوه بود یکتا بود و چنانچه سنگ بود سرسخت و محکم بود؛ مرکبی بر قله وجود او راه نمی‌برد و پرنده‌ای بر او ج او پر نمی‌گشود.

برخی از قله‌ها در سلسله جبال (نظیر قله دماوند) در عظمت و ارتفاع، تک و بی‌همتا هستند و بعضی از سنگ‌ها با صلابت و استحکام در دل خود به آرامی معادن مختلف را می‌پروراند.

سیمرغ وحی بر قله فرهنگ اسلامی

فرهنگ اسلامی در سایه سیمرغ وحی، چون قله‌های سرفراز است که در دامن خود معادن طلا و نقره را می‌پروراند و مانند دریای عمیق و آرام است که از سرمایه و سود خود بهره می‌برد، چنان‌که سروده‌اند:

چون دریا سرمایه خویش باش هم از بود خود سود خود بر تراش

(نظامی، شرفنامه، مثنوی)

دریا غیر از موزه است: کسی در دریا گوهر نمی‌ریزد؛ دریا خودش گوهر را می‌پروراند. انسان دریا دریا چون موزه نیست که مطالب مختلف را در سالیان تحصیل خود همچون ملک نقال از مکان‌های متفاوت بگیرد و به صحنه ذهن خود وارد کند، بلکه خودش منتقد و مولد علم است. انسان دریا دریا بحر العلوم علیه السلام است و گوهرهای معرفت را از عمق وجود خود آشکار می‌گرداند.

سید مهدی بحر العلوم، لقب پرافتخار بحر العلوم را از مرحوم آقا سید مهدی استاد



فلسفه و معقول خود در مشهد مقدس گرفت و گوهرهای معرفت را دریاگونه در عمق وجود خود پروراند.

پیامبر ﷺ فرمود: *النَّاسُ مُعَادِنِ كَمُعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ* (الکافی، ج ۸، ص ۱۷۷)؛ آدمیان، معادنی هستند چون معادن طلا و نقره. این جمله، گرچه خبری است، به داعی ارشاد نیز می‌تواند باشد؛ یعنی چون معدن باشید.

انبیا و اولیا و کسانی که از وحی الهی بهره می‌برند معدن‌شناس هستند و ذخایر معرفتی بشر را احیا می‌کنند. علی علیه السلام درباره کار انبیا فرمود: *وَيُشِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ* (نهج البلاغه، خطبه ۱)؛ آنان دفینه‌های عقلی آدمیان را اثاره (شکופا) می‌کنند؛ معدن‌شناس خاک را زیر و رو می‌کند و گوهر ارزشمند را درمی‌آورد.

کار معدن‌شناسی که به احیای معادن می‌پردازد، با عمل تخریب‌گر زمین فرق دارد: هر دو به تغییر دست می‌زنند؛ یکی بمب می‌اندازد و با انفجار و تخریب بحران می‌آفریند و دیگری با انقلاب فرهنگی اش ذخایر معرفتی بشر را احیا می‌کند و در عرصه فرهنگ به ایجاد هویت می‌پردازد.

حضرت علی علیه السلام در سخنان نورانی خود در اشاره به امام و کسی که مردم را به استفاده از آن تحریض می‌کند با عنوان «مستثار علم» یاد می‌کند. مستثار، اسم مکان بر وزن اسم مفعول، از ثوره و انقلاب و به معنای مکان و میدان انقلاب است. اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام میدان انقلاب علمی و فرهنگی هستند.

آنان در این انقلاب از طریق کلمات نورانی خود، هم ذخایر نقلی را برای امت اسلامی بارور، هم از این طریق زمینه‌های عقلی آدمیان را احیا می‌کنند و هم راه‌های سلوک و شهود را بر اهل معرفت می‌گشایند و از این رهگذر، گوهرهای معرفت را به ارمغان می‌آورند.

کتاب توحید مرحوم صدوق نمونه‌ای از آن میراث مکتوب است. آموختن روایات نورانی این کتاب بیش از شش سال یا فزون‌تر، وقت طلبه فاضل جدی و درس خوان را به خود اختصاص می‌دهد. این کتاب نظیر کفایه یا رسائل نیست که تحصیل آن در دو یا سه سال درسی به پایان رسد.

برخی از روایات این کتاب را که مناظرات وجود مبارک امام رضا علیه السلام در مرو خراسان است، سال‌ها پیش بنده برای خواصی از فضلی آن روز تدریس می‌کردم که بیش از دو سال

طول کشید. امام رضا علیه السلام در آن روایات به ابطال جبر و تفویض پرداخته و با استفاده از برخی از اصول - نظیر استحاله ارتفاع نقیضین - ازلیت و ابدیت عالم را ثابت می‌گرداند. در مسئله بداء از نفوذ و اندیشه یهود، در تفکر سلیمان مروزی یاد می‌کند و می‌فرماید: /حسبت أنك ضاهیت الیهود فی هذا الباب (التوحید، صدوق، ص ۴۴۴)؛ تو شبیه یهود در این باره می‌اندیشی.

همان‌گونه که قرآن در محیط‌های علمی مهجور است، نهج‌البلاغه و توحید صدوق و دیگر جوامع روایی دور افتاده مانده‌اند. اگر علوم جزئی و تجربی مبادی و بنیان‌های خود را از فلسفه الهی، و نیز طبیعیات، منطقیات، ریاضیات و اخلاقیات از الهیات مدد گیرند. و دانش برهانی از شهود عرفانی و مجموعه این علوم با تمسک به قرآن و روایات در کنار سفره وحی بنشینند و در زیر پر و بال سیمرخ معرفت قرار یابند، حضارت و تمدنی با هویت دینی و اسلامی شکل می‌گیرد و اجزا و ابناء پراکنده آدمیان از صحرا، بیابان و پراکندگی به وحدت و انسجام شهری وارد می‌شوند.

مدینه علم

مراد از شهری در قبال روستا نیست، بسیاری از عالمان و حکمای بزرگی که از نخستین مشایخ ما بودند، با آنکه در مرتبتی رفیع از علوم اسلامی قرار داشتند، روستایی به معنای رایج آن هستند. مرحوم جهانگیرخان قشقایی روستایی بود و مرحوم آقا رحیم ارباب می‌فرمود که نخستین روز که به درس مرحوم جهانگیرخان رفت، نهج‌البلاغه تدریس می‌فرمود، در باب علم واجب. ایشان استاد مرحوم فاضل تونی رحمته الله و از شاگردان مبرز جهانگیرخان قشقایی بودند.

مراد از حضارت و شهر، مکانی نیست که شماری انبوه در آن زندگی می‌کنند؛ بسیاری در شهرهای چند میلیونی زندگی می‌کنند؛ ولی فاقد هویت شهری و فرهنگی هستند. مراد از شهر، مدینه دانش است که روح زندگی اجتماعی و قوام آن است. مدینه علم در یک فرد جمع می‌شود، چنان‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: *أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَهِيَ الْجَنَّةُ وَأَنْتَ يَا عَلِيٌّ بَابُهَا* (الامالی، طوسی، ص ۴۳۱)؛ من مدینه علم هستم و آن بهشت است و تو یا علی در آن هستی.

مرحوم صدوق بیش از بیست روایت در *امالی* در این باره آورده است. بهشت بودن



مدینه علم به این معناست که عالم هم‌اکنون در بهشت است و در مراتب پسین از بهشتی به بهشت دیگر جا به جا می‌گردد. شهری شدن به معنای خروج از برهوت جهل و ظلمتِ هواء و ورود به بهشت است که از طریق دانا شدن و هویت یافتن به دست می‌آید.

هویت اسلامی علم

علمی که هویت بخش است، خودش بی‌هویت نیست و هویت علم به سطح محسوس و تمایلات نفسانی و محدودی که سرچشمه تفرقه و کثرت هستند باز نمی‌گردد، و بلکه به اصول و مبادی آن بازگشت می‌کند و اصول آن‌گاه که از مسیر عقل و شهود و به برکت نقل در زیر پوشش وحی قرار می‌گیرند، زمینه تکوین دانش‌های علوم تجربی را پدید می‌آورند.

مطالعه طبیعت، هنگامی که با اتکا به اصول الهی و آسمانی انجام می‌گردد، به تفسیر آیات و نشانه‌های الهی بدل می‌گردد و در این صورت، طبیعیات و فیزیک، اسلامی خواهند بود. اگر اصول و مبادی الهی به گواهی و داوری پیامبر درونی و بیرونی - یعنی عقل و وحی - که به اثارة عقل نیز می‌پردازد، حق و صادق هستند و اگر اصول الحادی و دنیوی که براساس تخیلات، تصورات و توهمات افراد پدید می‌آیند، در گرداب شک و تردید باطل و تباه‌اند، علم جز دینی و اسلامی نمی‌تواند باشد.

فیزیک، شیمی یا طب به اسلامی و غیر اسلامی قسمت نمی‌شوند. علم مثل فرش نیست که ماشینی و دستبافت داشته باشد؛ یعنی دانش را نمی‌توان مثل تقسیم فرش به ماشینی و دستبافت به اسلامی و غیر اسلامی قسمت کرد. تار و پود علم، یا وهم و خیال و پندارهای باطل است یا هستی‌شناسی توحیدی و فلسفه الهی. زمین اگر مخلوق خداوند است مطالعه طبیعت و علم فیزیک جز مطالعه کتاب تکوین نیست. چنانچه زمین و آسمان و آنچه میان آن دوست مخلوقات الهی هستند، عالم به آنها - همانند تفسیر قرآن - به تفسیر آیات الهی مشغول است. مگر خطوط آن را بدون لحاظ معانی درون آن می‌توان شناخت! نگاه به خطوط طبیعت نیز برای شناخت معانی آن است و کسی که با نگاه سکولار و دنیایی خود به انکار ابعاد ملکوتی می‌پردازد یا در ورای شکاکیت راه وصول به حقیقت را بسته می‌پندارد چگونه می‌تواند به قرائت آن بپردازد؟!

ریاضیات نیز مانند فیزیک و شیمی، گونه‌ای غیر اسلامی ندارد. همان‌گونه که زمین و آسمان و جاذبه و مانند آن مخلوق خداوند هستند، روابط عدد و معدود و احکام عدد نیز.



هیچ یک از احکام عدد، ضرورت ازلی ندارند؛ اگر اریعه زوج است، ضرورت آن ضرورت ذاتی منطقی است و ضرورت ذاتی منطقی، غیر از قدرت ازلی است. ضرورت ذاتی مادام الذات است؛ یعنی عدد چهارتا وقتی موجود باشد زوج است. شیئی که دارای ضرورت مادام الذات است، عین وابستگی و ربط به آن ضرورت ازلی است.

ضرورت ذاتی نسبت به محمول - معاذالله - به معنای بی‌نیازی آن از علت نیست و این بیان که گفته می‌شود «ذاتی الشیء لم یکن معللاً»، - ذاتی شیء علت نمی‌خواهد - به معنای این است: «لم یکن معللاً بعلّة زائدة علی ذات الموضوع»؛ معلل به علت زائد بر علت ذات موضوع نیست؛ یعنی رابطه محمول و موضوع در این موارد با خلق موضوع آفریده می‌شود.

زوجیت برای عدد چهار، علت جدیدی غیر از علت چهار نمی‌خواهد؛ ناطقیت برای انسان، نیازمند به علت جدیدی نیست. این بدان معنا نیست که ناطقیت برای انسان علت نمی‌خواهد؛ علت ناطقیت برای انسان، همان علت انسان است و آفریدگار انسان، ناطقیت را نیز به او می‌دهد، چنان‌که آفریننده عدد چهار علت زوجیت نیز هست.

ویژگی‌های علم اسلامی

علم نمی‌تواند غیر اسلامی باشد. درباره علم اسلامی چند مطلب ارائه می‌شود: ۱. اصول موضوعه و بنیان‌های نظری خود را از مبادی توحیدی می‌گیرد که شاکله نظری معرفت حسی و تجربی را سازمان می‌بخشد و در حکم تاروپود برای یافته‌های تجربی است.

۲. مبانی معرفتی علم اسلامی به حس و پیش فرض‌های صرفاً ذهنی محدود و مقید نمی‌شود که از قوه خیال و وهم سرچشمه می‌گیرند، بلکه حس و خیال در این دانش، در زیر پوشش عقل و شهود و این دو منبع معرفتی نیز در سایه وحی قرار می‌گیرند.

۳. علوم اسلامی به شناخت روابط عرضی موجودات بسنده نمی‌کنند و در شناخت هر پدیده با کاوش پیرامون مبدأ و معاد، آغاز و انجام، فاعل و غایت شیء، روابط طولی آن را نیز بررسی می‌کنند.

۴. علوم اسلامی در پرتو اصول موضوعه و مبادی توحیدی خود دانش‌های پراکنده‌ای نیستند که با پیش فرض‌های متشتت و فاقد وحدت، در نتیجه عاری از هویت باشند، بلکه این علوم از وحدت و همچنین هویت دینی برخوردارند.



۵. علوم اسلامی از طریق وحدت و هویت خود به عالمان و نیز به جامعه و امت اسلامی وحدت و هویت می‌بخشند. علم اسلامی، افراد جامعه را از برهوت کثرت، خارج ساخته و شهروند مدینه فاضله و شهری می‌گرداند که ظلُّ بهشت و جَنَّت الهی است.
۶. اضافه «اسلامی» به علم یا علوم، اضافه تقییدی نیست، بلکه توصیفی است؛ بدین معنا که بیان علم یا علوم اسلامی، جهت تمایز آن از علوم غیر اسلامی نیست، بلکه برای ذکر وصف لازم علم است؛ یعنی علم جز اسلامی نیست و آن دانش که اسلامی نباشد جز پندار و خیال و بازی جهت گذران زندگی دنیا نیست.
۷. وحی، سیمرخ دانش‌های اسلامی است و پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که حامل وحی است، مدینه این علم است و ولایت که باطن نبوت است راه ورود به این شهر؛ یعنی در این مدینه علی بن ابی طالب و ولایت معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام است.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



منابع

- قرآن کریم.
نهج البلاغه.
۱. شیخ صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، (۱۳۹۸ق)، التوحید، جامعه مدرسین.
۲. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
۳. طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۱۴ق)، الامالی، دار الثقافة.
۴. کلینی، ابی جعفر محمد بن یعقوب، (۱۳۶۵ش)، الکافی، دار الکتب الاسلامیه.
۵. محدث نوری، (۱۴۰۸ق)، مستدرک الوسائل آل البيت.
۶. نظامی گنجه‌ای، شرف‌نامه.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی